

برنامه تا آسمان

اسماء و صفات جلالیه الهی ۴

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۰۱/۰۸/۱۵ مقارن با ۱۴۴۴/۰۴/۱۱ هجری قمری

(مجری)

با اسماء و صفات جلالیه حضرت حق آشنا شدیم و بحثمان را ادامه خواهیم داد با حضور حجت الاسلام و المسلمین، جناب حاج آقای رضایی تهرانی که امروز هم در برنامه ما قبول زحمت کردند و حضور دارند. حاج آقا خدمت شما سلام عرض می‌کنم، عرض خوش آمد و تشکر از حضورتان.

(استاد)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

من هم عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت حضرت عالی و همه بینندگان ثابت قدم و باوفای این برنامه.

(مجری)

خیلی خوش آمدید، ممنونم از شما. ما همین طور که عرض کردم در مورد اسماء و صفات حضرت سبحان صحبت می‌کردیم و در مورد صفات جلالیه حضرت حق.

چند جلسه این بحث را صحبت کردیم و سوالات شما را هم پاسخ دادیم، تعدادی از سوالات هم جلسه گذشته باقی ماند که وقت نشد و قول دادم که ان شاء الله مطرح کنم. امروز خدمت حاج آقا مطرح کردم و ان شاء الله پاسخش را دریافت خواهید کرد اما اجازه بدهید ادامه صحبتیمان را داشته باشیم.

این که حاج آقا در مورد چه کسانی و در واقع چه کارهایی را خداوند مبعوض می‌دارد و دوست ندارد و این کارها را دشمن می‌دارد. در جلسات گذشته تعدادی اش را برای ما گفتید اما مابقی اش به این جلسه موکول شده است که خدمت شما باشیم و بشنوید.

(استاد)

ان شاء الله، از این که خدای متعال به ما امر کرده است که در هر شبانه روز بارها و بارها از خدای متعال بخواهیم

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

این نشان می‌دهد کسانی که مغضوب پروردگار هستند، به هر حال انسان‌های خوبی نیستند، نه ذات آن‌ها بعضاً خوب است، نه کار آن‌ها خوب است و انسان باید تلاش کند از عوامل غضب الهی خودش را دور کند.

یکی از کسانی که مغضوب پروردگار است، کسی است که بدعت‌گذار و مایه فتنه دیگران باشد. ببینید یک موقع من گوشه خانه‌ام، یک کناری، یک گناهی می‌کنم یا نه حتی در علن گناهی می‌کنم اما الگویی برای دیگران نمی‌شوم، فتنه‌ای ایجاد نمی‌کنم، بدعتی نمی‌گذارم.

اگر من گمراهی بودم که بدعت گذاشتم، خب در کافی روایت از امام صادق (علیه السلام) است که «رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ؛ فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَاهِ بَدْعَةٍ»، یک سخنی دارد می‌گوید که سخن بدعت است.

فراموش نمی‌کنم که در فتنه ۸۸ مقام معظم رهبری خطبه خواندند در نماز جمعه و در آن خطبه فرمودند: «من نمی‌گذارم این بدعت در جمهوری اسلامی تأسیس شود که کسی با این که در انتخابات رأی نیاورده است، بخواهد با شبهه بی پایه تقلب رأی مردم را مصادره کند».

نگذاشتند این بدعت تحقق پیدا کند، پس خدای متعال بدعت‌گذاری را که مایه فتنه دیگران می‌شود، بسیار دشمن می‌دارد.

مورد دیگر دانشمندان فتنه‌گر است، به تعبیر ادامه همین روایت «وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جُهَالِ النَّاسِ، غَارَفِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ، قَدَسَمَاهُ أَسْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا».

آن‌هایی که مردمان درستی نیستند، فرهیخته نیستند، او را عالم می‌شمارند و حال این که او دانشمندنا است، عالم نیست. ببینید در همین فتنه اخیر در کشور ما خب بعضی عجله کردند، بعضی هم لباس‌های من عجله کردند و مطالبی گفتند بدون این که تحقیقی صورت گرفته باشد و دیگران ممکن بود برای آن‌ها کف و سوت بزنند اما آن‌ها باید می‌دانستند که علم، خشیت الهی را اقتضاء می‌کند که «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ».

خشیت الهی اقتضا می‌کند انسان با احتیاط حرف بزند، با احتیاط سخن بگوید، در روایت داریم که «إِنَّمَا قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ»، گفتار تو جزئی از عمل تو است و باید نسبت به تک‌تک گفتارهایت پاسخگو باشی. فرمود: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»، هر چه که می‌گویی، رقیب و عتید می‌شنوند و می‌نویسند. از موارد دیگر کسی است که نسبت به دنیا زیرک، نسبت به آخرت تنبل است. به تعبیر روایات کیس دوگونه است:

۱. کِيسُ الدُّنْيَا

۲. کِيسُ الْآخِرَةِ

کِيسُ الدُّنْيَا کسی است که در مسائل دنیوی بسیار زیرک، تیز، فهیم، آئی‌کیو نزدیک صد، به مسائل آخرتی که می‌رسد مثل یک کودن، احمق، ابله جلوه می‌کند، این را خدای متعال دوست ندارد. انسان باید هر چه توان و زیرکی و فهم و شعور و عقل و خرد دارد صرف دینش کند.

این روایت خیلی شیرین است، فرمود که مالت را در مقابل آبرویت ذبح کن، «إِجْعَلْ مَالِكَ دُونَ عِرْضِكَ». بعد فرمود که آبرویت را در مقابل جانت حفظ کن، حالا یک‌جا ممکن است آبرویت برود، جانت را بخواهند بگیرند، بگذار آبرو برود، برمی‌گردد، جانت را حفظ کن.

بعد فرمود که مالت را، آبرویت را، جانت را در مقابل دینت هدیه کن. این شهدای امنیت مگر چه کردند، چه گناهی داشتند، آمدند دین خود و مردم را حفظ کنند، با جان خود این کار را کردند.

حالا اگر کسی نسبت به امور آخرت تنبل است، نماز می‌خواهد بخواند، پنج تا از مستحبات نماز را بلد نیست، سفره می‌خواهد بچیند، این خانم یا این آقا، پنجاه تا دستور سفره‌آرایی را بلد است. یعنی آن‌جا که به شکم مربوط است (خوب بلد است)، آن‌چه که به روح و روان مربوط است، نسبت به او آگاهی ندارد، دل نمی‌دهد، این را خدای متعال دشمن می‌دارد.

دیگر از کسانی که خدای متعال دشمن می‌دارد شگم‌گرهای هوس‌پرست است.

«مَنْ كَانَ هِمَّتُهُ بَطْنَهُ وَفَرْجَهُ».

کسی که همت او شکم و مادون شکم است، دو تا غریزه دارد این را در طول عمر اداره می‌کند. غریزه کمال‌خواهی، توحید، زیبایی‌طلبی، تعالی‌جویی، مجردبینی، همه این قضایا به کنار است، دو تا قضیه تقریباً حیوانی یا نیمه‌حیوانی، نیمه‌انسانی دارد او را مدیریت می‌کند. از کسانی که خدای متعال دوست نمی‌دارد و دشمن می‌دارد، کسی است که مقام دانشمند حقیقی را کم بشمارد.

امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ دَانِيَالَ».

خدا به دانیال پیغمبر (علیه‌السلام) وحی فرستاد. دانیال قبرش کجاست آقای قاسمی‌نیا؟ (در) شوش است، دانیال هم کشور ما است.

(مجری)

بله.

(استاد)

(مقبره) دانیال نبی (علیه‌السلام) شوش است.

(امام سجاد) فرمود: «خدا به دانیال نبی وحی فرستاد».

«أَنَّ أُمَّتَ عَمِيدِي إِلَيَّ»، مغبوض‌ترین انسان‌ها و بندگان من پیش من، «الْجَاهِلُ الْمُسْتَخْفُ بِحَقِّ أَهْلِ الْعَالَمِ»، کسی

است که خودش نمی‌داند، شأن دانشمند هم رعایت نمی‌کند، نتیجه‌اش چه می‌شود؟
«التَّارِكُ لِلْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ»، به آن‌ها هم اقتدا نمی‌کند.

خب، طبیعی است وقتی تو مریض بودی و به دکتر اعتقادی نداشتی، خود ضرر می‌کنی. وقتی جاهل بودی و به دانشمند مستخف بودی، مقام او را ارج ننهادی، تو ضرر می‌کنی و لذا فرمود که وقتی کنار یک عالم رسیدی، سراپا گوش باش، زبان تعطیل، بشنو، مگر زبانت را برای فهم بهتر، برای سوال نیکوتر به کار بگیری. خب، از کسانی که خدا خیلی دشمن می‌دارد، شیخ و شیخه، یعنی پیرزن و پیرمرد غیرعامل است. ما در مثل فارسی هم می‌گوییم: «پیری و معرکه‌گیری». سنی از او گذشته‌است، الان باید دیگر به فکر قبر و قیامتش باشد، باز هم می‌بینی در حال‌وهوای اعمال فرودستی است، این خوب نیست. از دیگر کسانی که خدا دشمن می‌دارد فرمود: «مرده شب، بی‌عار روز است».

کسی که در شب، مثل یک مرده، مثل یک جیفه، «بَطَّالٌ بِاللَّيْلِ»، تا ۹، ۱۰ صبح می‌خوابد، از کی، از ۳ نصف‌شب که اولیاء دارند برای تهجد بلند می‌شوند، آقا یا خانم تازه می‌خواهد بخوابد. روز هم که می‌شود، یک آدم بی‌انگیزه‌ی نیمه‌افسرده‌ی شلِ ولِ غیر نشیطِ غیر متحرک، این را خدای متعال دوست ندارد. تعبیر امام باقر (علیه‌السلام) این بود که «قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ عِبَادِكَ أَبْغَضُ إِلَيْكَ؟».

موسی (علیه‌السلام) در مناجات به خدا گفت: «چه بندگان را دشمن می‌داری؟».

(خدا) فرمود: «جِيفَةٌ بِاللَّيْلِ بَطَّالٌ بِالنَّهَارِ».

کسی که شب مثل مرده افتاده (است)، هیچ نشاط عبادی ندارد. خدا استاد ما حضرت علامه حسن‌زاده آملی (رحمت الله علیه) را رحمت کند، در آن الهی‌نامه‌اش دارد، الهی هر که سحر ندارد، از خود خبر ندارد.

یعنی و ما می‌دانیم امیرالمومنین (علیه‌السلام) فرمود: «مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ كَانَ بَعِيرَ نَفْسِهِ أَجْهَلًا».

اگر من خودشناسی نداشته‌باشم، دیگری را هم نمی‌شناسم، زنم را هم نمی‌شناسم، بچه‌ام را هم نمی‌شناسم، محیط را هم نمی‌شناسم، لذا به محیط‌زیست هم گند می‌زنم چون محیط را نعمت پروردگار نمی‌بینم.

از دیگر افراد مستکبر در عبادت است، کسی که در مقام عبادت استکبار بورزد، خب قرآن کریم فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ».

خدا از استکبار بدش می‌آید، خدا از تواضع و تزلزل خوشش می‌آید. چرا شیطان مغضوب و مبعوض و مترود و ملعون و مرجوم و رجیم شد؟

استکبار ورزید. گفتند که در مقابل آدم برای خدا سجده کن، گفت: «أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقَتِ طِينًا».

من سجده کنم، من که از آتش آفریده‌شدم. این استکبار باعث شد، گمراه شد و خلقی را گمراه کرد.

خب، مورد آخر از کسانی که خدای متعال از آن‌ها بدش می‌آید، آن‌ها را به خاطر کارشان و بعداً به خاطر ذات پلیدشان دشمن می‌دارد، کسانی هستند که راضی به قضای الهی نیستند.

روایتش خیلی شیرین است، «لَمَّا صَعِدَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الطُّورِ»، موسی که به کوه طور رفت، «فَنَادَى رَبَّهُ، يَا رَبِّ، أَيُّ خَلْقِكَ أَبْغَضُ إِلَيْكَ؟».

معلوم می‌شود این سوال از طرف حضرت موسی چند بار تکرار شده‌است چون چند بار در روایات جواب‌های مختلف گرفته‌است.

«قَالَ اللَّهُ: «الَّذِي يَتَّهَمُنِي»».

خدای متعال فرمود که کسی که به من اتهام می‌زند.

«قَالَ: «وَمِنْ خَلْقِكَ مَنْ يَتَّهَمُكَ؟»».

کسی است به تو هم اتهام بزند، به خدا هم کسی اتهام بزند.

(خدا) فرمود: «نَعَمْ، الَّذِي يَسْتَخِيرُنِي فَأَخِيرُهُ، وَالَّذِي أَقْضِي الْقَضَاءَ لَهُ وَهُوَ خَيْرٌ لَهُ فَيَتَّهَمُنِي».

کسی که از من طلب خیر می‌کند من هم آن (چیزی) که خیر او است را برایش مقدر می‌کنم ولی این من را چه

می کند؟

متهم می کند.

زن (است)، چهل سال است با خدا دعوا دارد، چرا جنسیت من زن است. می رود تغییر جنسیت می دهد که ولو ظاهرش را مرد کند.

مرد است، زیرا برو برمی دارد، تا این جا زلف می گذارد، زلف ها را می بندد که خدایا من می خواستم زن بشوم، چرا من را مرد آفریدی؟

قدش کوتاه است، چرا بلند نیست، قدش بلند است، چرا کوتاه نیست، گندمگون است، چرا سفید نیست، سفید است، چرا برنزه نیست.

یعنی عمری را دارد با قضاء و قدر الهی می جنگد. سیدالشهداء (علیه السلام) به عنوان مهر پایانی زندگی اش در گودال قتلگاه چه فرمود؟

«رَضًا بِرَضَائِكَ، رَضًا بِقَضَائِكَ، تَسْلِيمًا لِمَرِّكَ، لَأَمْعُودِ سِوَاكَ».

(مجری)

ما تا حالا، خودم این جوروی فکر می کردم اگر راضی به قضای الهی نباشم، یک ناشکری صورت گرفته است اما نمی دانستم این جزو صفات و کارهایی است که خدا دوست ندارد و دشمن می دارد. یک بخشی از فرازهای مولا علی (علیه السلام) و گفته های ایشان در نهج البلاغه را با هم مرور می کنیم.

(تیزر)

خطبه ۱۶۱

بندگان خدا شما را به ترسیدن از خدا و فرمان برداری او سفارش می کنم که نجات فردا و ماهی رهایی جاویدان است. خدا آن گونه که سزاوار بود، شما را ترسانید و چونانکه شایسته بود امیدوارتان کرد و دنیا و بی اعتباری آن و نابودشدنی بودن و دگرگونی آن را برای شما تعریف کرد.

پس از آن چه در دنیا شما را به شگفتی وا می دارد، روی گردانید زیرا مدت کوتاهی در آن اقامت دارید. دنیا به خشم خدا نزدیک ترین و از خشنودی خدا دورترین جایگاه است.

پس ای بندگان خدا از غم و اندوه و سرگرمی های دنیا چشم برگیرید زیرا شما به جدایی و دگرگونی های امور دنیایی یقین دارید و چنان دوست مهربانی که نصیحت گر و کوشا برای نجات رفیقش تلاش کند، خویشتن را از دنیا دور نگه دارید و از آن چه بر گذشتگان شما رفت، عبرت بگیرید.

(پایان تیزر)

(مجری)

در خدمت شما عزیزان هستیم، من حدوداً هفت دقیقه فرصت دارم اما بعد از نماز ان شاء الله مفصل تر خدمت حاج آقا خواهم بود.

ما بحثمان صفت جلالیه حضرت حق است و یک سوال کلی یک عزیز بیننده ای به من گفته بودند از حاج آقا بپرسم و مطرح کنم، این را اول بپرسم و بعد سوالات شما (را مطرح کنم).

حاج آقا، گاهی اوقات این سوال در ذهن انسان می آید، در بین صحبت های شما هست که خداوند این کارها را دوست ندارد و این افراد را دشمن می دارد.

بعضی ها روی این جمله خدا کسی را دشمن می دارد، شبهه دارند یا سوال دارند در ذهنشان، خدا مگر ما نمی گوئیم همه عیال الله هستند و خدا همه مخلوقات خودش را دوست دارد.

چه طور ممکن است با یک نفر یا یک سری از اشخاص که کارهایی را انجام می دهند، دشمن باشد. مقصود همان کار یا فعل آنها است یا خود این افراد؟

(استاد)

بینید از نظر فلسفی ما قائلیم به اتحاد علم و عالم و معلوم، اتحاد عمل و عامل و معمول، یعنی حقیقت آدمی چیزی جز علم و عمل نیست. پس ما این که بخواهیم یک دیوار چین بکشیم بین خودمان و عملمان، این چنین نیست.

به دیگر سخن، عمل وقتی تکرار می شود، کم کم تبدیل به ملکه می شود، ملکه هویت نفس من را تشکیل می دهد و لذا امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: «کسانی که دنبال گناه می روند، بعد از مدتی شیطان می رود در قلب آنها لانه می کند».

فقط لانه کرد؟

نه، فَبَاضَ، تخم می گذارد، بیضه یعنی تخم.

فَفَرَّخَ، این تخم‌ها جوجه می شود و بزرگ می شود و لذا ما تعبیری در قرآن داریم، شَیَاطِینَ الْإِنْسِ، شیطان انسی می شود.

خب، خدای متعال همان‌طور که صفت جمال دارد، صفت جلال دارد و این صفت جلالش باید تجلی کند. تجلی‌اش در مورد کسانی است که آن‌قدر گناه کردند که ذات آن‌ها آلوده شده‌است. یعنی چه‌طور یک عده‌ای از مخلصین می‌شوند، ذات پاک می‌شود، یک عده‌ای ذات شیطنت می‌شود.

(مجری)

یعنی در وجودشان نهادینه می‌شود.

(استاد)

در وجودشان نهادینه می‌شود و تبدیل به ذات طرف می‌شود. فلذا قرآن کریم وقتی می‌خواهد بگوید آتش‌زنه جهنم چه است، می‌گوید «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»، یعنی روز قیامت آن‌چه دارد آتش را برافروخته می‌کند، انسان است. عده‌ای از مردم آتش جهنم از آن‌ها تولید می‌شود، جبت و طاغوت ته‌ته جهنم در چاهی هستند و از آن جا آتش شعله‌ور می‌شود. پس این که بگوییم خدای متعال فعل افراد را دشمن می‌دارد، ذات افراد را دوست می‌دارد، نه، این‌طور نیست، خدای متعال خلق خود را دوست می‌دارد به اعتبار خلقش ولی این خلق اگر اراده پیدا کرد، اختیار پیدا کرد و با اراده و اختیار در مقابل خدا قد علم کرد، کافر شد، مشرک شد، منافق شد، وَقُودُ النَّارِ شد این دیگر ذاتش یک موجود غیردوست‌داشتنی است و لذا هیچ‌کس که خدایی است هم آن‌ها را دوست ندارد، نباید هم دوست داشته‌باشد. بله، این نکته هست که در روایت داریم، خدای متعال ذاتی را دوست دارد، فعل او را دوست ندارد.

حالا، شیعه امیرالمومنین (علیه‌السلام) است، حسینی است، اهل اربعین است، خطایی از او سر زد، جوانی بود، جوانی کرد.

گاهی خدای متعال ذات کسی را دوست ندارد ولی فعل او را دوست دارد. فرعون را دوست ندارد اما فرعون جواد بود، جود او را دوست دارد. فرعون نظیف بود، نظافت او را دوست دارد. پس کسانی که خدا ذاتشان را دوست ندارد هم آیات قرآن هم عقل و هم حکمت و فلسفه هم روایات می‌گوید، وجود دارد.

(مجری)

گفتند کودکان و بی‌گناهیانی که در عذاب‌های دنیوی امت‌ها مثل قوم عاد و ثمود هلاک می‌شدند، مورد غضب الهی بودند یا مورد رحمت الهی (بودند)؟

(استاد)

ما یک مثل فارسی داریم، این مثل پاسخ‌گوی این سوال است. مثل این است:

آتش چو به نیستان فروزد یک‌سر تر و خشک را بسوزد

در عذاب‌های دنیوی، عذاب قوم را می‌گیرد، در حدی که عذاب می‌آید مواشی هم تلف می‌شوند، اسب‌ها هم می‌میرند، گاوها هم می‌میرند، گاهی پودر می‌شوند، گاهی خمیر می‌شوند.

قرآن می‌گوید: «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ».

آن‌قدر عذاب شدید است که تبدیل به داستان و افسانه می‌شوند اما آن کسانی که اهل اراده و اختیار بوده‌اند و آن‌ها گناهی نداشته‌اند، شهید محسوب هستند، در پیش خدا مقام دارند مثل کودکان، آن کسانی که گناهکار هستند حسابشان جدا است.

مثال فقهی بخواهیم بزنیم، دشمن آمده‌است عده‌ای از مردم را اسیر گرفته (است)، حالا این‌ها را صف جلو قرار داده (است) که ما نتوانیم شهر را فتح کنیم. فقیه می‌گوید بزن از دم همه را بکش، ردیف اول که دوستان هستند، بهشتی‌اند در اوج مقام قرب، آن بعدی‌ها که کشته می‌شوند آن‌ها جهنمی هستند.

(مجری)

کلیت عاقبت چنین افرادی که در مورد آن‌ها فرمودید آن‌ها را خدا دشمن می‌دارد چیست؟

(استاد)

مشخص است یعنی در دنیا برای آن‌ها یک آثاری این دشمنی الهی به جا می‌گذارد، به مانند تیره و تار بودن، به مانند دوری از رحمت الهی، به مانند افسردگی روحی.

فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

فرمود: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا».

این‌ها مال دنیایش است، خب، در آخرت هم مَغضُوبٌ عَلَيْهِمْ آتشی هستند و این آتش را خدا به آن‌ها نداده‌است، از دنیا خود با خود برده‌اند، آن‌جا پرده که برداشته می‌شود، آتش جلوه می‌کند و گرنه همین‌جا هم اگر کسی چشم بینا داشته‌باشد، می‌بیند این‌ها در حال سوختن هستند.

(مجری)

درست است، با ما باشید و شما هم ان شاء الله فرصت کنید با ما در ادامه همراه باشید. اول می‌خواهم سوالات شما را بخوانم، یک سوال را قبل از نماز خواندم، یک مادری فکر کنم این را فرستادند حاج‌آقا، حالا این در راستای همان نکته‌ای بود که من عرض کردم اگر راضی به قضای الهی نباشیم، این را خدا دوست نمی‌دارد. پرسیدند که من هم که مرتب شفای فرزندم را می‌خواهم و شکایت می‌کنم، مورد غضب خدا هستم؟

(استاد)

نه، در یک صورت و آن صورت این است که من کارم را بکنم و اجازه بدهم خدا هم کار خودش را بکند. یعنی اگر من بخواهم بر خدا نظر خود را تحمیل کنم، این عدم رضایت بر قضای الهی می‌شود.

به تعبیری دیگر، «لَنَا وَعَلَيْنا الدَّعَاءُ وَلَهُ الْإِجَابَةُ».

اگر صلاح باشد، اجابت می‌کند، اگر صلاح نباشد، اجابت می‌کند اما شش‌نوع اجابت داریم از آن نوع‌های دیگر اجابت می‌شود.

گاهی وقت‌ها مثلاً در این دنیا اجابت نمی‌شود اما در آن دنیا به وجه بهتر اجابت می‌شود. پس بگذاریم ما کارمان را انجام دهیم و دعایمان را بکنیم اما این‌طور نباشد که اگر به هر دلیل آن‌گونه که ما خواستیم مستجاب نشد، خدای نکرده در ما برآشفستگی ایجاد کند، به رضای الهی راضی باشیم.

(مجری)

این سوال هم در مورد فرزندان است.

آیا فرزندی که افکار و رفتاری دارد که مورد غضب خدا است، می‌شود که با دعای مادر یا دیگران نجات یابد؟

(استاد)

یقیناً دعای مادر هم تاثیرگذار است، یعنی دعای پدر و مادر در حق فرزند مستجاب است، دعای غیر در حق غیر مستجاب است چه برسد به پدر و مادر و لذا این پدر و مادر باید دست از دعا کردن بردارند ولی به دعا کردن اکتفا نکنند، کارهای فراوان دیگری است باید برای فرزند انجام داد که یکی از آن کارها رفاقت با فرزند و نزدیک شدن با فرزند، یکی از آن‌ها چیش دوستانی مناسب و تاثیرگذار، دارای کاریزمای بالا، در کنار این فرزند برای مدیریت فرزند است.

(مجری)

درست است، چند سوال هم دارم که حالا یک مقداری تخصصی‌تر هست. صفات جلالیه همان صفات سلبی خداوند است یا تفسیر دیگری دارد؟

(پاسخ استاد)

در نزد اهل کلام صفات سلبی و جلالی یکی هستند، یعنی صفات جمال را صفات ایجابی می‌دانند، عالم، قادر، حی، صفات جلالی را صفات سلبی می‌دانند.

خدا جسم نیست، خدا مرئی و دیده‌شده نیست و هکذا. این نگاه، نگاه کلامی است و قهراً ممکن است دیگر نحله‌های علمی اسلامی نگاه دیگری داشته‌باشند. مثلاً عارفان این‌گونه نگاه نمی‌کنند، عارفان نگاهشان همان است

که ما در این برنامه هم همان را دنبال می‌کنیم. معتقدند صفات جمالی صفاتی است که انسان را جذب می‌کند، به لطف الهی، به مهر الهی می‌کشد. صفات جلالی صفاتی است که انسان را دفع می‌کند و قهر الهی را به رخ می‌کشد، این هم یک نگاه است. پس در حقیقت آن تفسیری که در سوال آمده (است)، تفسیر کلامی است، آن تفسیری که در این برنامه بیشتر مورد توجه بود، تفسیر عرفانی است.

(مجری)

اگر صفات جلالیه صفات سلبی خدا باشد چون سلب در خدا به اثبات برمی‌گردد، آیا می‌شود گفت صفات جلالیه به جمال برمی‌گردد و خدا صفت جلال ندارد؟

(استاد)

این یک سوال کلی‌تر است که اگر همه سلب‌ها در خدای متعال سلب‌السلب است، نفی‌النفی است و ما می‌گوییم نفی در نفی اثبات است، پس باید همه صفات سلبی خدا به اثبات برگردد. این بحث را ما در آغاز بحث اسماء و صفات الهی در این برنامه مطرح کردیم، مثلاً وقتی می‌گوییم: «إِنَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِجِسْمٍ».

خدا جسم نیست، گویا گفتیم که «إِنَّهُ تَعَالَى مُجَرَّدٌ».

وقتی می‌گوییم که خدای متعال دیده نمی‌شود، گویا گفتیم خدای متعال مجرد است.

وقتی می‌گوییم «إِنَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِظَلَاً لِلْعَبِيدِ»، خدا اهل ستم بر بندگان نیست، گویا گفته‌ایم «إِنَّهُ تَعَالَى عَادِلٌ».

صفات سلبی چون سلبُ السلب است، چرا؟

چون سلب کمال در مورد خدا معنا ندارد، خدا هر چه کمال هست، دارد. پس اگر من یک چیزی را از او سلب می‌کنم، دارم نقصی را از او سلب می‌کنم، نقص هم یک امر عدمی است، خودش یک امر نیستی است، نیستی در نیستی، هستی می‌شود.

سلب‌السلب اثبات می‌شود، آن وقت سوال این است، با این که این چنین است، چرا باز هم خدا صفات سلبی برایش گفته شده (است)؟

علت اصلی آن است که ذهن ما گاه سلب را بهتر از اثبات می‌فهمد، نفی را بهتر از ایجاب می‌فهمد.

مثلاً من بگویم خدا جسم ندارد، ماده ندارد، این را راحت‌تر می‌فهمد تا بگویم خدا مجرد است، تصور روشنی از تجرد ندارد ولی از جسم‌نبودن تصور روشنی دارد.

حالا، صفات سلبی خدا اگر جلال به معنای سلب باشد، به صفات جمالی برمی‌گردد؟

حتماً چنین است و قهراً خدای متعال سلبش سلب‌السلب است، جلالش بازگشت به جمال دارد، منتهی این بازگشت جلال به جمال، در کلام، علم کلام یک معنا دارد، در علم عرفان معنای دیگری دارد.

ما قبلاً عرض کردیم، شدت جمال الهی، جلال است. مثال زدیم، گفتیم ما الان از این نور خورشید داریم استفاده می‌بریم، انرژی می‌گیریم، گرما می‌گیریم، نور می‌گیریم اما اگر در عمود این نور حرکت کنیم، بالا برویم، می‌سوزیم، جزغاله می‌شویم. آن نور بالا همین نور پایین است، شدت او است، شدت جمال می‌شود جلال الهی.

(مجری)

آیا می‌تواند دو صفت جمال و جلال الهی ملازم باشند، مثل محیی و ممیت؟

(استاد)

اصولاً ما اگر بخواهیم مرگ را معنا کنیم، بدون این که حیات را معنا کنیم، ممکن نیست.

اگر بگویند آقا مرگ یعنی چه؟

مرگ به معنای نابودشدن نیست، به معنای نیست‌شدن نیست، به معنی فنا و از بین رفتن و اضمحلال نیست. مرگ به معنی انتقال از عالمی به عالم دیگر است.

مثلاً ما که می‌میریم، این شهدای امنیت که به شهادت رسیدند، مردن یعنی چه؟، رفتن یعنی چه؟

یعنی از عالم ماده گذشتند، در عالم برزخ حضور پیدا کردند. یعنی یک‌جا نیست، در جای دیگر، برتر هست.

امام حسین (علیه‌السلام) فرمود: «وَأَمَّا تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ».

پس می‌بینید مرگ و حیات در هم تنیده است، عزرائیل و اسرافیل این‌گونه عمل می‌کنند. اگر عزرائیل می‌میراند،

اسرافیل همزمان دارد زنده می‌کند در عالمی برتر و لذا کاملاً درست است، اسماء جمال و جلال الهی گاه در هم تنیده‌اند و با یکدیگر کاملاً مرتبط هستند مثل محیی و ممیت.

(مجری)

آیا زمان و مکان در تجلی پروردگار به صفات جمال یا جلال نقش دارند؟

(استاد)

یقیناً نقش دارند، یعنی وقتی شما تجربه کردید، من هم تجربه کردم، عصر روز عرفه در صحرای عرفات با آن لباس احرام، انسان رفته (است)، کنار جبل‌الرحمه مثلاً ایستاده‌است، آن جا خدای متعال یک‌جور تجلی دارد، حالا این آقایی که رفته (است) یا این خانمی که نعوذ بالله، نعوذ بالله، نیمه‌برهنه رفته‌است، در یک فضای مجلس پارتی، دارد گناه علنی پروردگار می‌کند، فضای دیگری دارد. این جا خدای متعال به این مجلس و در این مکان و در این زمان به اسم یا منتقم ظهور می‌کند، آن جا به اسم یا رحمن و یا رحیم ظهور می‌کند. چرا مردم ما در مساجد می‌روند دعا می‌کنند؟، در حرم‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌روند دعا می‌کنند؟ به خاطر این که این‌ها ملجاء هستند، خدای متعال در این مکان‌ها، در این زمان‌ها (توجه بیشتری دارد). فرمود اذان که گفته‌شد، هنوز اقامه گفته نشده‌است، دستت را بالا ببر، بین اذان و اقامه که الان گذشت، این مظان استجاب دعا است. حتماً چنین است که زمان‌ها و مکان‌ها در ارتباط با اسماء جلال و جمال تأثیرگذار هستند.

(مجری)

تمام خوبی‌ها را چه طور می‌شود در وجودمان تقویت کرد؟، آیا انسان به تنهایی، بدون استاد می‌تواند خودش را در راه کمال و ایمان رشد دهد؟، راه نجات از گناه را لطفاً توضیح بفرمایید.

(استاد)

بله، ببینید ما قبل از این که به بحث اعتقادات در این برنامه پردازیم، به بحث عرفان و اخلاق پرداخته بودیم و آن جا عرض کردیم یکی از فرق‌های عرفان و اخلاق همین است که در اخلاق ممکن است انسان با مطالعه هم رشد کند اما در عرفان حتماً نیاز به استاد دارد چون خطراتی در راه است که

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر تنهایی

ولی این معنایش این نیست تا من استاد گیرم نیامده‌است، دست روی دست بگذارم، نه، انسان برمی‌دارد چیزهایی را که مسلم دین خدا است، انجام می‌دهد.

خب، خدای متعال دوست دارد من اهل تهجد باشم، بین الطلوعین بیدار باشم، کم حرف بزنم.

خواندیم کسانی که خدا دشمن می‌دارد، پرخور است، پر خواب، پرگو است. خب کم‌گویی، کم‌خوردن، کم‌خفتن، این‌ها اموری است که خدا دوست دارد و این‌ها حقیقت سیروسلوک است.

پس گرچه استاد، بالاخره مخصوصاً در مراحل متوسط و عالی در سیروسلوک نیاز است اما انسان نباید شروع سیر

خود را متوقف به استاد کند. باید شروع کند گام بردارد و خدای متعال به انسان توفیق می‌دهد، فرمود: «وَالَّذِينَ

جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا».

گفتند همه خوبی‌ها را در یک جمله جمع کنید، آن یک جمله تقوا می‌شود که بیش از هفتادبار در قرآن کریم

مورد تأکید قرار گرفته (است)، بیش از بیست اثر و خاصیت برایش گفته شده (است)، یکی از اثرها و خاصیتش

این است که خدا خودش معلم انسان می‌شود، «اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»، خدا خودش معلم من می‌شود، استاد من

می‌شود، دست من را می‌گیرد و رشد می‌دهد.

(مجری)

جهاد و امر به معروف و نهی از منکر مصداق مظهریت جمال الهی است یا جلال الهی؟

(استاد)

این سوال خیلی خوبی است، در امر به معروف مصداق جمال است، در نهی از منکر مصداق جلال است. در نهی از منکر طرف دارد کار زشت انجام می‌دهد، دارد کار بد مرتکب می‌شود، چشمش هیز است، چشمش تیز است. فروشنده در محل است، من رفتم، سوپری است، می‌بینم این دارد دختر بازی می‌کند با چشم‌هایش، دارد به ناموس

مردم خیره می‌شود، من باید او را نهی کنم، این نهی مصداق جلال الهی است. یک موقع یک نفر نماز جمعه‌اش شل شده (است)، می‌خواهیم بگوییم بابا نماز جمعه را سفت بگیر، حیف است، این در حقیقت مصداق جمال الهی است، من دارم او را به سمت معروفی هل می‌دهم، این مصداق جمال است. اگر بخواهم از منکری که در حال انجام او است، نهی کنم، مصداق جلال است.

(مجری)

درست است، یک بخشی را ببینیم و برگردیم، سوالات دیگری را مطرح کنم.

(تیزر)

«إِنَّ تَكْفُرًا فَإِنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنْكُمْ، وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ، وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

اگر کفران نعمت‌های الهی کنید، بدانید که خداوند از همه شما بی‌نیاز است اما ناسپاسی را برازنده بندگانش نمی‌داند و اگر شکرگزار نعمت‌ها باشید، آن را برازنده شما می‌داند. بدانید که هیچ‌کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد و سرانجام بازگشت همه‌تان به سوی پروردگارتان است تا از عملکردتان آگاهتان سازد زیرا او از آن چه در سینه‌ها است، آگاه است.

(پایان تیزر)

(مجری)

امروز هشت دقیقه من فرصت دارم خدمت حاج‌آقای رضایی تهرانی سوالاتی را مطرح کنم، نمونه‌ای از صفات جلال الهی را حاج‌آقا برای ما برشمارید و معنا هم بکنید.

(استاد)

بله، صفات جلال الهی فراوان است گرچه صفات جمال الهی بیشتر از صفات جلال الهی است از نظر تعداد، قبلاً هم عرض کردیم، صفات جلال را جمال الهی مدیریت می‌کند که «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ».
خب از صفات الهی است «القدوس»، تنزه پروردگار در حدی که دست کسی به دامان او نمی‌رسد، فرمود:

عنا شكار كس نشود دام بازچين كآنجا همیشه باد به دست است، دام را

صفت قدوس الهی است، خدایا تو منزله‌ای. جلوی امام صادق (علیه‌السلام) یک کسی شروع به تعریف کردن از حضرت کرد.

اول هایش تعریفات عادی بود، یواش‌یواش تعریفات اوج گرفت، یکدفعه حضرت وسط جمعیت به سجده افتادند، در حالی که اشک می‌ریختند، «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»، یعنی شروع به تقدیس کردن خدا کردند.

«الْمُهَيِّمِينَ»، یعنی خدایی که هیمنه دارد، جبروت دارد و سلطان‌گونه همه چیز را زیر نگین دارد.

«الْعَزِيزِ»، خدایی که عزت دارد، عزت یعنی نفوذناپذیری، اگر چیزی محکم باشد، نفوذناپذیر باشد، این (را) به آن می‌گوییم عزیز است، عزت‌مندی دارد. الان ملت ایران عزیز است یعنی هیچ غلطی دشمن در مورد او نمی‌تواند بکند چون دقت کرده‌باشید، دیگر مدت‌ها است از روی میز و زیر میز خبری نیست یعنی کَأَنَّ عَيْنَ الْأَسَدِ كَارَ خَوْدِش را کرد.

«الْجَبَّارِ»، خدایی که متجبر است.

«الْمُتَكَبِّرِ»، خدایی که تکبر دارد.

قبلاً عرض کردیم، صفت تکبر از صفاتی است که ویژه پروردگار (است)، لباس کبریائیت فقط بر دامن او دوخته شده‌است.

مثل امام سجادی که سیدالساجدین و زین‌العابدین و فرزند حسین شهید (علیه‌السلام) است، در سجده به خدا می‌گوید: «وَأَنَا بَعْدُ إِلَهِي أَقَلُّ الْأَقَلِّينَ، وَأَدَلُّ الْأَدَلِّينَ، مِثْقَالُ ذَرَّةٍ بَلْ دُونَهَا».

خدایا آن خُرد من هستم، آن کوچولو که به حساب نمی‌آید (من هستم). در دعاهایی که از اهل بیت (علیهم السلام)

داریم، این خیلی تعبیر شیرینی است، من هر موقع خودم به این جای دعا می‌رسم، منقلب می‌شوم. به خدا می‌گوییم، خدایا «وَمَا أَنَا وَمَا خَطَرِي؟».

من که هستم، من چه ارزشی دارم اصلاً، من در پیشگاه تو که هستم، چه ارزشی دارم که تو بخواهی با من با خشم و غضب برخورد کنی.

«الْعَلَى»، علی که اسم امیرالمومنین (علیه‌السلام) است از اسماء الهی است. اَلْعَلَى، بلندرتبه و بلندمرتبه (است).

«الْعَظِيمِ، الْكَبِيرِ الْجَلِيلِ»، که این‌ها معانی اش نزدیک به یکدیگر است، این‌ها صفات جلال الهی است. آن چه که خدای متعال را رفعت می‌دهد و به ظاهر از خلق خود دور می‌کند و یک مقام ربوبیت عالی و غیب‌الغیوبی برای او تثبیت می‌کند، این‌ها صفات جلال الهی است.

«الْمَتِينِ، الْمُتَعَالِ، الرَّقِيبِ»، حواسش به شما هست، مواظب باشید.

گر کند کودکی از دور نگاه
پرده عصمت خود را ندری

در زمانی که کنی قصد گناه
شرم داری ز گناه در گذری

انسان باید بداند اَلرَّقِيبِ (به چه معنا است). کسانی که خانه‌شان احیاناً می‌گویند جن دارد و خلاصه اذیتمان می‌کنند، برگه‌ای بردارند بالایش «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، بنویسند، چهارقل را بنویسند، آیه مربوط به چشم‌زخم را بنویسند، «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا»، بعد هم ۹۹ مرتبه زیر این‌ها اَلرَّقِيبِ، اَلرَّقِيبِ، اَلرَّقِيبِ بنویسند و این را نصب کنند بر دیوار، ان شاء الله این چشم‌زخم و این نحوست از خانه‌شان برداشته می‌شود.

داریم صفات جلالیه را می‌شماریم. «الْفَهَّارِ، الْمُفْتَدِرِ، الْقَوِي»، شما ببینید ابرهه آمد کعبه را خراب کند، آن قدر مست بود که به ریش عبدالمطلب خندید، گفت: «خیال کردم تو آمدی برای شهر شفاعت کنی، آمدی شترانت را بخواهی. بردار شترانت را و برو. تا فردا دست تو امانت است».

یک جمله جناب عبدالمطلب گفت، دیگ غیرت الهی به جوش آمد. فرمود: «أَنَارَبُ الْإِبْلِ فَإِنَّ اللَّبَيْتَ رَبًّا».

من خدایگان شترانم، بیت خدایگان دارد، او حواسش جمع است، آن وقت با ابابیل، از کبوتر کوچک‌تر است، با سجیل، «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ».

فیل و فیل‌سوار، روایت می‌گوید سر سواره فیل می‌خورد، از زیر شکم فیل در می‌آمد، این چه بوده (است)، نارنجک بوده (است)، تی‌ان‌تی بوده (است)، قدرت خدای متعال، این گل‌ها کی ساخته شد، این گل‌های آتشین، ابابیل کجا بودند.

فرمود «الْمُفْتَدِرِ، الْقَوِي، الْحَسِيبِ، الْقَابِضِ»، خدایی که می‌گیرد. ببینید، الان خدای متعال قبض روح می‌کند، درست؟

اهل بیت (علیهم‌السلام) فرمودند: «مصدق قدرت خدا را شما در مرگ ببینید». این نادری (نادر شاه افشار) که ما این جا از کنار قبرش رد می‌شویم، یک روزی شرق و غرب را به هم دوخته (است)، افغان‌ها را بیرون کرده (است)، تا عراق رفته (است)، تا هند رفته (است)، کوه نور آورده (است)، الان کجاست؟ بالاخره یک روزی از دست رفته‌است.

«الْمُذَلِّ»، ای خدایی که ذلیل می‌کنی، خوار می‌کنی، يُذِلُّ الْمُلُوكَ، ملوک را ذلیل می‌کنی.

«الْحَكْمِ، الْعَدْلِ، الْعَدْلِ»، اسم جلال است ولی «الْمُفْضِلِ»، اسم جمال است و لذا ما در دعا می‌گوییم که «اللَّهُمَّ عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ»، مبدا ما را با عدلت بگیری، با عدلت بگیری، پیغمبر هم نجات پیدا نمی‌کند.

فرمود «الْمُمِيتِ»، می‌میراند و امیرالمومنین (علیه‌السلام) فرمود: «كُنِّي بِالْمَوْتِ عِبْرَةً».

برای اعتبار (مرگ) کافی است، در همین فتنه اخیر خیلی‌ها بین ما بودند، نیستند.

«الْمُنْتَقِمِ»، که حالا شاید ما بتوانیم به این اَلْمُنْتَقِمِ بپردازیم.

«الْمُقْسِطِ، الْمَانِعِ، الضَّارِ»، ای خدایی که به وقتش ضرر می‌زنی، مکر می‌کنی، «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ

المَکِیْنَ»، همین فتنه اخیر مکر دشمن بود، چه فوایدی برای ما داشت، چه جریان‌هایی کشف شد، چه کسانی آمدند و خود را نشان دادند که ملت به این زودی آن‌ها را نمی‌شناخت.

(مجری)

درست است، خیلی متشکرم، وقتمان به پایان رسید، خیلی سوال هم از طرف بینندگان داشتیم، فرصت هم به پایان رسید، ان شاء الله جلسه آینده به شرط حیات از حاج‌آقای رضایی تهرانی قول می‌گیرم که ان شاء الله خدمتشان باشیم و ادامه مباحث را برایمان (پیگیری کنند).